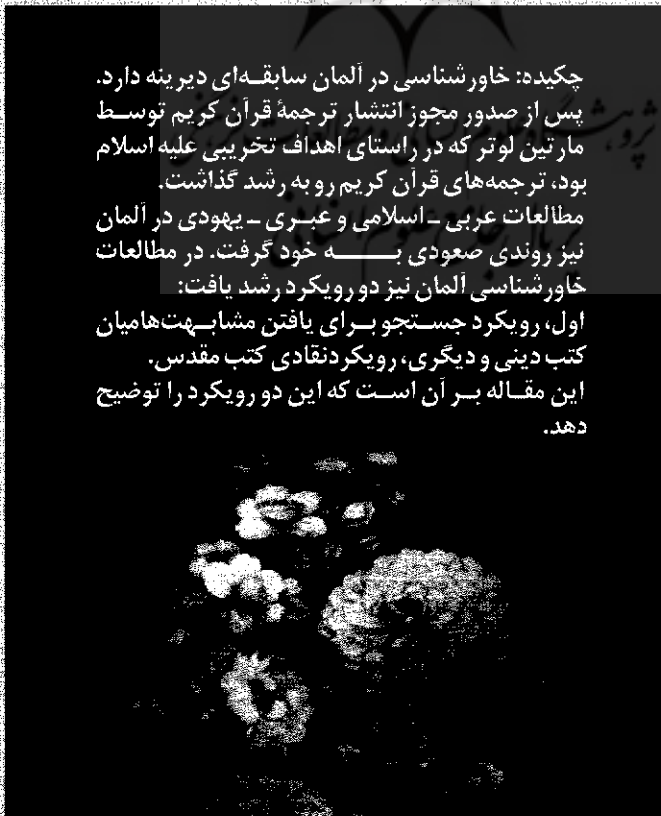




نتایج توجه و اهتمام خاورشناسان آلمانی به قرآن کریم^۱

دکتر احمد هدیدی
ترجمه، اسبید مرغی، حسی فاضل

چکیده: خاورشناسی در آلمان سابقه‌ای دیرینه دارد. پس از صدور مجوز انتشار ترجمه قرآن کریم توسط مارتین لوتر که در راستای اهداف تخریبی علیه اسلام بود، ترجمه‌های قرآن کریم رو به رشد گذاشت. مطالعات عربی - اسلامی و عبری - یهودی در آلمان نیز روندی صعودی به خود گرفت. در مطالعات خاورشناسی آلمان نیز دو رویکرد رشد یافت: اول، رویکرد جستجو برای یافتن مشابهت‌های میان کتب دینی و دیگری، رویکرد نقادی کتب مقدس. این مقاله بر آن است که این دو رویکرد را توضیح دهد.



هر چند اولین ترجمه‌های قرآن کریم به زبان لاتین صورت گرفت، اما در آن زمان کلیسا برای استفاده از وجوه تشابه میان داستانهای تورات و انجیل با داستانهای قرآن به منظور شناخت مشترکات این ادیان و تصحیح مفاهیم اشتباه و تحریف شده کتاب‌های ادیان خود و به دنبال آن ایجاد گفتگویی مستنی بر اصول و مبانی علمی و دقیق، احترام به یکدیگر و عدم اهانت به این ادیان آسمانی، تلاشی نمود.

علت این امر را می‌توان در هدف آنان ریشه‌یابی نمود که آنان از این ترجمه و ترجمه‌های بعدی تنها هجمه به اسلام و خدشه دار نمودن آن را می‌خواستند. این امر در نوع نگاه پترس محترم به ترجمه قرآن به هنگام دعوت برای ترجمه آن مشهود است. هدف مزبور در آغاز دوره جدید نیز در اقدام "مارتین لوتر" مبنی بر اجازه انتشار ترجمه قرآن کریم آشکار می‌گردد. چرا که وی گفت: "باور دارم که هیچ اقدامی برای محمد [صلی الله علیه و آله و سلم او ترک‌ها (مسلمانان) عذاب آورتر و مضرتر (از هر سلاحی) از ترجمه قرآن و انتشار آن میان مسیحیان نمی‌باشد".

نگاهی به فاصله تاریخی میان اولین ترجمه لاتینی قرآن کریم و ظهور مارتین لوتر، و پذیرش‌ها و مخالفت‌ها در ترجمه قرآن کریم، وجود دیدگاههایی که ترجمه قرآن کریم را تهدیدی برای فداست عهدین می‌دانستند تأیید می‌کند. نیز نگاهی به اقدام مارتین لوتر در دعوت اصلاح طلبانه‌اش، بیانگر این واقعیت‌اند که مارتین لوتر خود به این خطر (یا از طریق خواندن مستقیم ترجمه قرآن کریم و یا مطالعه آثار فلسفی اسلامی که در آن دوران به لاتین ترجمه شده بود)

واقف بود. لذا این اقدام برای دور کردن این خطر از نهاد رسیسمی مسیحیت بسیار صحیح بود. ابراهیم هنکلن، همین اقدام را به هنگام ترجمه قرآن کریم انجام داد.

ترجمه لوتر از عهدین و چاپ و انتشار گسترده آن، همزمان با صدور مجوز ترجمه قرآن کریم و فزونی ترجمه‌ها، و پس از آن رشد مطالعات عربی - اسلامی و عبری - یهودی در

آلمان، نتایج ذیل را به دنبال داشت:

الف) شناخت وجود رابطه میان داستانهای قرآن و داستانهای تورات و انجیل، و تلاش برای پژوهش در مورد حقایقی که ممکن است عقل انسانی پذیرای آنها باشد.

ب) شناخت موضع قرآن کریم در قبال تورات و انجیل.

ج) رشد اصلاحات دینی.

و به دنبال این شناخت در مطالعات خاورشناسانه در آلمان دورویکرد رشد یافت:

اول: رویکرد جستجو برای یافتن وجوه تشابه میان کتب دینی.

دوم: رویکرد نقادی "کتاب مقدس".

رویکرد اول:

این جریان در عصر جدید و در کتاب خاورشناسان یهودی - آلمانی، "ابراهام زایگر" با عنوان "اقتباسات محمد [صلی الله علیه و آله و سلم از یهودیت" آغاز شد.

ظهور این رویکرد به دنبال پیدایش زبان‌شناسی تطبیقی و مطالعات این حوزه بنمود می‌دانیم که زبان‌شناسی تطبیقی بعد از کشف زبان سانسکریت پیشرفت کرد و پس از آن مراحلی را طی کرد که اوج آن در پایان قرن نوزدهم و آغازهای قرن بیستم بود. این تحول به دنبال سه کارگیری نظریات تکاملی داروین توسط "شلايشر" در زمینه زبان‌ها، رخ داد. کتاب شلايشر در زمینه ادبیات و نحو تطبیقی در زبان‌های هندی اروپایی منجر به تأسیس مدرسه ادبیات جوان شد.

دانشمندان مطالعات زبان‌شناسی، روش تاریخی را در تفسیر پدیده‌های زبانی - تطبیقی اتخاذ کردند و می‌بینیم که خاورشناسان عرصه مطالعات دینی، به ویژه برای پژوهش پیرامون رابطه اسلام با یهودیت و مسیحیت، روش تاریخی و تطبیقی را به کار بردند.

کتاب مزبور زایگر تا زمان ظهور و پیدایش پژوهش‌هایی در مورد مطالعه و بررسی بخشی معین از تاریخ قرآن

در مطالعات خاورشناسانه در آلمان دورویکرد رشد یافت:
اول: رویکرد جستجو برای یافتن تشابهات میان کتب دینی.
دوم: رویکرد نقادی "کتاب مقدس".

کریم، مرجع اصلی تمامی مطالعاتی بود که پس از آن منتشر گشت. همچنین کتاب تئودور نولدکه با عنوان "تاریخ قرآن" تأثیر مهم و بسزایی در تمامی مطالعات خاورشناسان در زمینه "متن قرآن" به جای گذاشت. مطالعات وی در زمینه ادبیات تطبیقی در زبانهای سامی نیز بر تمامی پژوهشگران این عرصه اثر گذاشت. نوشته‌های زولیوس ولهاوزن (هم در مورد تاریخ صدر اسلام و هم در زمینه مطالعات عهد قدیم) نیز در محققین این دو عرصه تأثیر گذار بود. کتاب ژایگر در تمامی نوشته‌های پیرامون تشابه میان اسلام و یهودیت از یک سو و یا اسلام و مسیحیت اثر گذار بود. نولدکه از این کتاب تمجید کرده و نکات ژایگر در مورد منبع اسلام و رابطه‌اش با داستانهای یهودی را نکات و ملاحظه‌های هوشمندانه و زیرکانه توصیف می‌کند.

بعد از گذشت یک قرن از چاپ کتاب ژایگر، هینوش اسپایر معتقد بود که ژایگر از برخی موضوعات عفلت کرده و به آنها نپرداخته است و این انگیزه‌ای می‌شود تا تألیفاتی جامع در مورد داستانهای عهدین در قرآن کریم را ارائه دهد. و چاپ دوم آن در [هینل] صورت گرفت. دهام ۱۹۶۱ [صورت گرفت].

اما ابراهام کاتش در کتاب "خود سوره بقره و آغاز سوره آل عمران را به صورت آیه به آیه مورد تفسیر قرار می‌دهد و آنها را به عناصر یهودی به ویژه روایات عهد قدیم و تلمود، ارجاع می‌دهد. این کتاب پس از کتاب ژایگر از خطرناک‌ترین کتب خاورشناسان در این زمینه به شمار می‌آید. وی در

مقدمه کتاب می‌گوید: "از زمانی که ژایگر کتاب خود را با عنوان اقتباسات محمد از یهودیت نوشت تعدادی از پژوهشگران تلاش کردند تا نگاه وی را که مبسوطی بر او مدار بودند اسلام (به میزان زیاد) به نوشته‌ها و میراث عبری بسود، تأیید و حمایت کنند."

کاتش تأکید می‌کند، همانگونه که پس از نوشته‌های نولدکه و ولهاوزن، مطالعاتی در حمایت، تأیید و تکامل نوشته‌های این دو دانشمند و با تکیه بر مسانی پایه ریزی شده توسط آنان، ظهور کرد، مشاهده می‌کنیم که پس از ظهور کتاب ژایگر مطالعات زیادی با همان روشی که ژایگر اتخاذ کرده بود، رشد کرد و بیشتر پژوهشگران که به این موضوع پرداختند، از خاورشناسان آلمانی بودند، برخی از آنان قرآن را به مفاهیم و عناصر و آموزه‌های یهودی ارجاع دادند مانند اثرات زیر:

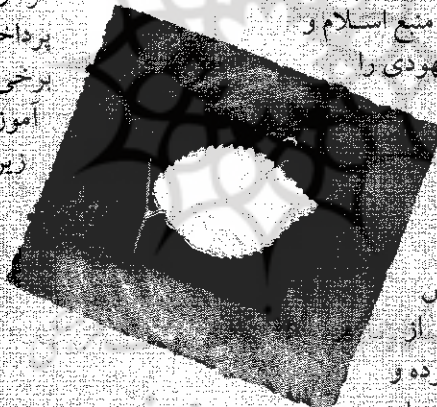
"عناصر یهودیت در قرآن" هیرشفیلد، برلین، ۱۸۷۸

"عناصر یهودیت در بخش داستانی قرآن"، شایبرو، فرانکفورت، ۱۹۰۷

همچنین خاورشناسان مسیحی قرآن را به منابع مسیحی ارجاع دادند که به عنوان مثال می‌توان از آثار ذیل نام برد:

"تلاش بسزای توصیف عناصر مسیحیت در قرآن"، گروک، ۱۸۳۹

"ارتباط قرآن با یهودیت و مسیحیت"، رودولف، ۱۹۲۲. هریسرت بوسه در مورد این کتاب می‌گوید: "نمی‌تواند از عنوان کتاب فریب بسخوریم که مولف تبعیت قرآن از مسیحیت را



دانشمندان مسلمان در دوران جدید و عصر حاضر باید با تعدیل‌های عمدی و غیر عمدی که از طریق تطبیق میان نسخ خطی و ترجمه‌های قدیم موجود قبل از ظهور اسلام، آشنا شوند و از آن در تفسیر آیات قرآنی مرتبط با تحریف‌ها، تبدیل‌ها و محو و پنهان کردن‌ها (در کتب آنان) استفاده نمایند. نیز لازم است با اختلافات عقائدی و تشریحی میان فرق یهودیه و یزده فرقه‌های پیش از اسلام آشنا شده در تفسیر قرآن کریم از آن بهره گیرند و به گفته‌های مفسران گذشته بسنده نکنند و گفته‌های آنان را تکرار نمایند. بلکه از راه آشنایی و آگاهی از مطالعات جدید خاورشناسی مرتبط با نقد متنی، بر گفته‌های علمای سلف بیفزایند.

تایید می‌کند.)

«عناصر مسیحیت در قرآن»، کارل آرنس

همانگونه که زبان شناسان، زبانهای موجود در جهان را به گروههای زبانی خاصی تقسیم می‌کردند، دانشمندان ادیان نیز، ادیان جهان را به گروههای دینی معینی دسته بندی کردند و اسلام، مسیحیت و یهودیت را در برابر ادیان وضعی و ساخته دست بشر مثل بودا، هندو و... قرار داده و بر این مجموعه، ادیان آسمانی و الهی نام نهادند و این به معنای این است که دینهای آسمانی از یک منبع یعنی منبع الهی سرچشمه می‌گیرند.

مستشرق معاصر آلمانی هربرت بوسه از جمله کسانی است که در کتاب خود با عنوان «رابطه اسلام با مسیحیت و یهودیت» وحدت درمنبع این ادیان آسمانی را تأیید می‌کند و علت تشابه میان این ادیان را به یکی بودن منبع آنها می‌داند.

همچنین ژولیوس ولهاوزن، علی‌رغم اینکه عهدین را به شدت نقد می‌کند ولی در عین حال منبع قرآن کریم را مورد نقد و بررسی قرار نمی‌دهد و این بیانگر این است که وی معتقد بود قرآن کریم، تنها متنی است که از منبعی الهی (بدون تحریف و تفسیر مانند عهدین) به جای مانده است. در اینجا این سؤال مطرح است: اگر زبان شناسان تطبیقی معتقد بودند که پدیده‌های مشترک میان زبانهای یک گروه زبانی پدیده‌های زبانی ارث برده شده از زبان اصلی (زبان مادر) هستند و آن زبانی نزدیکی بیشتری با زبان مادر (مرجع) دارد که ویژگیهای قدیمی را بیشتر حفظ کرده باشد، (هر چند تاکنون در تعیین آن موفق نشده‌اند) چرا این روش در زمینه مطالعات کتب دینی به کار گرفته نمی‌شود؟ به این معنا که تشابه میان داستانها و عقاید دینی، بازگشت به وجود اتحاد منبع و مرجع آن ادیان دارد و کتابی که در زمان نزول تدوین شده و حفظ گردیده و تاکنون تغییر و تحسیری در آن رخ نداده همان متن و حیاتی اصلی است، و همان متن وحی شده است و کتابهایی که اصحاب آن کتاب به تحریف و تغییر آنها اعتراف دارند در واقع متونی هستند که از متن اصلی یعنی متن و حیاتی دور گشته‌اند؟

از گفته‌های بالا آشکار می‌گردد که بیش روی ما سببه دیدگاه متباین از خاورشناسان وجود دارد:

۱. نظریه‌ای که معتقد است قرآن کریم بازگشت به

منابع یهودی دارد.

۲. نظریه‌ای که قرآن را به منابع مسیحی بازگشت می‌دهد.

۳. نظریه‌ای که تشابه میان داستانهای اسلام، یهودیت و مسیحیت را به علت وحدت منبع آنها اوزبانی می‌کند و این منبع همان وحی برمی‌شمارد.

این تناقض میان مستشرقین و نبود موضعی واحد از جانب آنان و سکوت برخی از آنان نسبت به منبع قرآن کریم و تردید آنان در تورات و انجیل و ارجاع دادن آن به منابع متعدد و متفاوت در واقع دلیلی خاورشناسانه برای صحت منبع متن قرآن کریم است.

همچنانکه اعتراف قرآن کریم به دو دیانت پیشین (یهودیت و مسیحیت) و اشاره به وجود تحریف در کتابها و عقاید (که خاورشناسان در مورد وقوع این تحریف در یهود و نصاری را ثابت کرده‌اند) نیز دلیلی استسراقی مبنی بر وحیانی بودن متن قرآن کریم است و اینکه متن قرآن برای تصحیح کتابها و نوشته‌هایی که از اصل خود دور شده‌اند، آمده است.

سومین دلیل خاورشناسان برای اثبات اینکه قرآن کریم از یهودیت و مسیحیت گرفته نشده، این است که از دهه سوم قرن بیستم، کانون‌های کلامی مسیحیت به گفتگو با اسلام روی آوردند، و پس از آن در واتیکان (۱۹۶۵م) تقسیمی برای انجام گفتگو با ادیان غیر مسیحی و از جمله اسلام، اتخاذ شد و بخشی مختص گفتگو با اسلام تأسیس گردید. همچنین مطالعات زیادی در میان خاورشناسان در مورد تصویر مسیح در قرآن کریم رخ نمود. از جمله: حقایق عقیده مسیحیت در قرآن، جوزف هیننگر، و از جمله مطالعات مهمی که به موضوع چهره مسیح در قرآن کریم پرداخت، پژوهشی بود که دانشمند عهد جدید «هیکی ریزن» در کتاب خود با نام «چهره مسیح در قرآن، پژوهشی در الهی بودن قرآن» انجام داد. این تصور و تحول از مرحله هجسه به گفتگو و معرفی چهره مسیح آنگونه که در قرآن کریم است، تحولی مثبت از سوی نهادهای کلیسا و خاورشناسان است، هر چند این معرفی با اشتباهانی عمدی و غیر عمدی همراه است.

رویکرد دوم:

رویکردی انتقادی نسبت به کتاب مقدس است که

می توان تاریخ آن را در آلمان به اصلاحات
مارتین لوتر نسبت دهیم. به ویژه با توجه به
دیدگاه وی که معتقد بسود هر مسیحی
فرهیخته حق دارد این کتاب را بفهمد، و
زمانی که فهم عهدین در انجمن‌ساز
روحانیون بود و گفته‌های آنان را کسی
نمی توانست، پیگیری و بررسی کند حتی
اگر با عقل در تضاد بود.

رویکرد دوم به موازات تحولات مطالعات
عربی اسلامی در آلمان تحولی خطیر و
مهم را سپری کرد، اوج این رویکرد زمانی
بود که دانشمندان عهد قدیم، نقد عهد
قدیم را به دو دسته تقسیم کردند:

نقد بیرونی (lower criticism) و نقد
عالی یا پیشرفته (higher criticism)
که می توان آنرا نقد داخلی نامید.

اما در آلمان به جای دسته بندی قبلی
اصطلاحات جوهری و اصلی رواج زیادی
یافتند و نقد نسخ (Textkritik) و نقد
ادبی (Litrerarkritik) جای آن
دو اصطلاح قبلی را
گرفتند.

نقد بیرونی یا نقد متنی از
قدیمی ترین انواع نقد به
شمار می رود و در وهله اول از
راه تحقیق و کنکاش در مراحل
مختلفی که متن گذرانده و شکل
نهایی سه خود گرفته، مسأله
تعدیل ها و تنظیم مجدد اسفار را
مورد توجه قرار می دهد.

اگر به متن تورات از زمان موسی تا
زمان ضبط و ثبت تورات توسط عزرا
و کشف اولین کتیبه ای که به دست ما
رسیده (کتیبه لیتنگراد که تاریخ آن به
اوائل قسرون ۱۱ میلادی (۱۰۰۸م)
باز می گردد) می بینیم متن تورات
مراحل متعددی را طی کرده:

مرحله اول: از حضرت موسی (علیه
السلام) تا تدوین تورات و ثبت آن در
عصر عزرا.

در این دوره تورات به صورت شفاهی از
دهان به دهان منتقل می گشت، لذا اضافات
بشری (غیر وحیانی) به متن وحیانی افزوده
شد، متن وحی و بشری در تورات به هم
آمیخته شده و دستیابی به متن اصلی تورات
سخت گردید.

مرحله دوم: از زمان ثبت متن تورات
توسط عزرا تا زمان ضبط متن عهد قدیم.

در این فاصله زمانی نیز تعدیلات زیادی در
متن تورات ایجاد گردید که از جمله آنها
تعدیلاتی بود که در کتاب از زمان عزرا تا
سال ۵۰۰ میلادی در تورات وارد کردند و
در تلمود اشاره هایی به بسرخ از این
تعدیل ها یافت می شود. (ولیکن این
اشاره ها توجیه دینی شده اند.)

ناقدان عهد قدیم، تعدیل های ایجاد شده در
متن عهد قدیم را سه تعدیل های عمدی و
غیر عمدی تقسیم می کنند. آنان این دو
نوع تعدیل را از طریق مقایسه میان نسخ
مختلف اسسفار عهد قدیم و
قدیمی ترین ترجمه ها یعنی ترجمه
هفتاد و ترجمه های آرامی از
یکدیگر تمیز می دهند.

فرآن کریم در این رویکرد تصادف از
غرب پیشی گرفته است و در چند
جایه وجود تغییر عمدی در این متن
اشاره می کند از جمله (وقد کان فریق
منهم یسمعون کلام الله ثم یخرفونه من
بعد ما عقولوه وهم یعلمون) بقره/ ۷۵
طبری می گوید: فریق مانند طائفه
است که بیش از یک نفر است و
"منهم" یعنی از بنی اسرائیل و کسانی
که تحریف کردند و در آن آنچه را که
دوست داشتند افزوده و هر آنچه را



اکثر خاورشناسان آلمانی
که در زمینه نقد تورات کار
کردند به طور مستقیم یا
غیر مستقیم با مطالعات
عربی اسلامی در ارتباط
بودند و این ارتباط در آراء
آنها در نقد تورات اثر
گذاشته است.

که بر ایشان ناخوشایند بود محو کردند.

در اینجا واضح است که طبری به تعدیل عمدی اشاره می کند خواه از طریق حذف و خواه اضافه کردن. می توان گفت منظور از علمایی که طبری به آن اشاره می کند همان کاتبان بودند و آنان بسوزند که در متن تورات تعدیل های عمدی انجام دادند.

شهرستانی درباره تحریف هایی که یهود در تورات ایجاد کردند می گوید: "تحریف یا در کتابت و شکل تورات و یا تحریف در تفسیر و تأویل آن [بود] این کثیر نیز در تفسیر خود در مورد آیه فوق همین را می گوید یعنی تأویلی غیر واقع... می گویند می کنند... سندی می گویند منظور تورات است که تحریف کردند... و قناده می گویند آنها یهود بودند که کلام خدا را می شنیدند و بعد از آنکه در مورد آن تعقل و تدبر کرده بودند آنرا تحریف می کردند، ابو العلیه می گوید: آنچه که خداوند در نعت پیامبر در کتابشان وارد کرده بود را از مواضع اش تحریف کردند... و ابن وهب می گوید: "توراتی که خداوند به آنها نازل کرد را تحریف می کردند، حلال آن را حرام، حرام آن را حلال، حق را باطل و باطل را در آن تبدیل به حق می نمودند."

این کثیر تنها به تحریف لفظی اشاره نمی کند، بلکه به تحریف در شریعت نیز اشاره دارد. همچنین می توان این امر را به اختلاف میان شریعت ها و عقاید فرقه های یهودی پیش از اسلام و فرقه های یهودی ظهور یافته پس از اسلام (خواه در قرون وسطی و خواه فرقه های معاصر) مرتبط دانست.

تردیدی نیست که مستشرقین با این آیه و آیه های مشابه آشنا هستند. که این آشنایی از سه راه صورت گرفت:

- ۱- قسرات متن اصلی قرآن کریم (چاپ فلوگل و با چاپ هنکلمن) توسط کسانی که عربی را در کنار عبری مورد مطالعه و فراگیری قرار دادند.
- ۲- قرائت ترجمه های متعدد و مختلف از قرآن کریم
- ۳- اطلاع مستشرقین از منابع اسلامی که قبلاً بدان اشاره شد.

مستشرقان به جای واژه های تحریف، تعدیل و تبدیل، بر اقدامات کاتبان از زمان عوزا تا قرن پنجم میلادی تعدیل عمدی اطلاق نمودند. که این با متن آیه پیشین

مطابقت دارد.

اما عبارت "و قد کان فریق منهم" به این معناست که علاوه بر کاتبان، گروهی از ساماری ها (که نسخه موجود در دست آنان بسا متن رایج تورات متفاوت است) نیز تورات را تحریف کردند. شهرستانی به این نکته اشاره می کند که زبان ساماری ها با زبان یهود متفاوت است و تورات به زبان ساماری ها (که نزدیک به عبرانی است) بوده که بعداً به سریانی منتقل شده است.

این سخن بسدین معناست که شهرستانی وجود اختلاف (نه در محتوا بلکه اختلاف زبانی) میان تورات ساماری ها و یهود را پذیرفته است. همچنین کتاب "مروج الذهب و معادن الجواهر" مسعودی شامل موارد زیادی است که نکاتی انتقادی به تورات، به ویژه به فقدان متن اصلی و فرایند مستند سازی متن آن دارد.

وی می گوید: ستامی ها، گمان دارند که تورات موجود در دست یهود، توراتی نیست که موسی بن عمران (علیه السلام) آورده بلکه آن تحریف، تبدیل و تغییر یافته است. و معتقدند که ایجاد کننده تورات موجود در دست یهودیان توسط زروبابل بن سلسان به وجود آمده است. همچنین وی می گوید: "در نسخه دیگری دیدم که فرد از دواج کننده، خود بسخت انصر بود و خودش بسود که بسه آنان اعطاکرد و بسر آنان منت گذاشت."

از دو مطلب فوق آشکار می گردد که در زمان مسعودی نسخ متعدد و متفاوت از تورات وجود داشته است. همچنین میان کتیبه های [قمران] که در نیمه قرن جاری کشف شد و متن رایج اختلافات زیادی وجود دارد. منظور در اینجا اختلافات میان متن [مسانسورا] قدیمی ترین ترجمه های عهد قدیم یعنی ترجمه های آرامی و ترجمه هفتاد می باشد. مستشرقان آلمانی در زمینه نقد متنی تلاش زیادی نمودند و دو نسخه علمی از عهد قدیم با نام های (Biblia Hebraica von R. kittle) بسسسا نام اختصاری (BHK) و (Biblia Hebraica Stuttgartensia) بسا نام اختصاری (BHS) را به چاپ رسانیدند.

این دو نسخه در برگیرنده اشاره هایی به اختلافات موجود میان نسخ دارد. که خواننده می تواند از راه

آشنایی با کلید اختصارات وارده در هر نسخه از این دو نسخه، با این اختلافات آشنا شود.

بنابراین می توان گفت آیه های تحریف و تبدیل تنها اشاره به تحریف و تبدیل متنی مرتبط با متن ندارد. بلکه به معنای اختلافات اعتقادی و تشریحی نیز می باشد که این اختلافات در میان فرقه های یهودی از زمان پیدایش قدیمی ترین فرقه یهودی تا پیدایش فرقه های جدید یهودی مشهود است.

دانشمندان مسلمان در دوران جدید و عصر حاضر باید با تعدیل های عمدی و غیر عمدی که از طریق تطبیق میان نسخ خطی و ترجمه های قدیم موجود قبیل از ظهور اسلام، آشنا شوند و از آن در تفسیر آیات قرآنی مرتبط با تحریف ها، تبدیل ها و محسوس و پنهان کردن ها (در کتب آنان) استفاده نمایند. نیز لازم است با اختلافات عقائدی و تشریحی میان فرق یهود به

ویژه فرقه های پیش از اسلام آشنا شده در تفسیر قرآن کریم از آن بهره گیرند و به گفته های مفسران گذشته سنده نکنند و گفته های آنان را تکرار ننمایند. بلکه از راه آشنایی و آگاهی از مطالعات جدید خاورشناسی مرتبط با نقد مننی، سرگفته های علمای سلف بیفزایند. و نیز از نتایج کاوش ها و آثار کشف شده در دوران جدید استفاده کنند.

مفسر قرآن از قرآن کریم و تفسیر آن در تکامل نقد نسخ (نقد اولی) استفاده زیادی کردند و قرآن در این زمینه از آنان جلوتر می باشد. همچنانکه شهرستانی به طور آشکار به وجود تحریف در کتابت و شکل و صورت

ظاهری در متون دینی یهود اشاره می کند که به وضع کلمه به جای کلمه و وضع حرف به جای حسرفی دیگر و یا تکرار کلمه (یا حرف) شناخته می شود. همچنانکه اشاره وی به تفسیر و تأویل می تواند در جرگه تغییر و تحریف عمدی قرار گیرد به طوری که برای خداوند صورت های بشری ایجاد کردند و در تفسیرهای متأخر یهودی اقدام به تأویل آنها نمودند.

لذا ما در تکامل و تحسول این روش از آنان شایسته تریم. روشی که برگرفته و در امتداد روش قرآن کریم است. ما در عین حال باید از تلاش های خاورشناسان در این حوزه بهره مند گردیم. و می بینیم که این روش بهتر از پژوهش در شبهه های خاورشناسان و پاسخ به آنها می باشد چرا که این روش بهترین پاسخ به شبهه های آنان است که مدعی تأثیر پذیری اسلام از یهودیت اند.

اما نوع دوم از نقد، یعنی نقد عالی (درونی) و یا نقد پیشرفته دو مفهوم دارد:

اول، مفهوم کلی که در درون خود بسیاری از دیدگاهها در مورد پژوهش در عهد قدیم مثل مسأله تالیفات و پیشینه تاریخی، فرهنگی مولف و توضیح رابطه میان آنها را در بر می گیرد. دوم، مفهوم خاص که به تحولات ادبی متن بر اساس متن تشکیل شده از طبقات مختلف قبیل از آنکه شکل نهایی را بسسه خود بگیرد، می پردازد. و این روش بحسب پژوهش تحلیلی است که هدف از آن کنار زدن منابع و یا روایات مختلف، و مبتنی کردن هر طبقه به خودش و بعد از آن رسیدن به مراحل جمع آوری و روش کنار هم نهادن آنها در شکل نهایی آن می باشد. این سخن به این معنا است که تورات فعلی مجموعه ای از اعمال متفاسوت و



می توان گفت رابطه ای محکم میان روش نقد تاریخی در دانشمندان مسلمان و به کارگیری آن در ملل و نحل شناسی، به ویژه یهودیت و مسیحیت شناسی و روش نقد منبع (مصدر) نزد دانشمندان عهد قدیم و به ویژه پیرامون نظریه منابع وجود دارد،

طبقه‌های متنوع است که به یک مولف و یک عصر منسوب نیست، و این رویکرد نقادانه به نقد منبع و مصدر شناخته می‌شود.

این نوع از نقد در میان مستشرقین آلمانی از ایشهورن تا ژولیوس و لهاوزن تحولات بزرگی را شاهد بوده است. و اگر جنبش اصلاح دینی از کلیسای وینسبرگ (موطن مارتین لوتر) نشأت گرفت، می‌توان گفت نقد تکامل یافته در گوتینگن^۲ منسلور شد و همچنانکه اصلاح دینی به دست یک متکلم یعنی مارتین لوتر رخ داد، نقد عالی به دست متکلمان پروتستانی شروع و تکامل یافت که از برجسته ترین آنها می‌توان اولد و لهاوزن را نام برد.

پیش از توضیح در مورد رویکرد و تحول نقد منبع باید گفت ریشه‌های این رویکرد نیز اسلامی است. در قرآن کریم نیز مطالبی ذال بر تعدد کتب تورات وجود دارد، و اینکه تورات فعلی نتیجه مجموعه‌ای از اعمالی بشری است، و به تورات وحیانی که به موسی علیه السلام نازل شده، ارتباطی ندارد. این مطلب را در آیه شریفه "و منهم امیون لا یعلمون الكتاب الا امانی و ان هم الا یظنون فویل للذین یکتسبون الكتاب بسایدیم ثم یقولون هذا من عند الله لیشتروا به ثمنا قلیلا فویل لهم عما کتبت ایدیمهم و ویل لهم مما یکسبون" (بقره ۷۸-۷۹) می‌توان یافت.

طبری می‌گوید: "امیون" یعنی یهود و یا مردمی از یهود، و آنان درباره کتاب الهی و حدود الهی چیزی نمی‌دانند... اخبار یهود، نوشته‌های دروغین و افتراء به خدا را با علم به دروغ بودن آن و از روی عمد برای دروغ بستن به خدا تلاوت می‌کنند سپس به ناروا می‌گویند که از نزد خداوند نازل شده است." سخن طبری کاملاً آشکار است که تورات فعلی عملی انسانی است که به تورات اصلی ارتباطی ندارد. و می‌توانیم معنای "اخبار یهود" را که طبری به آن اشاره می‌کند، بفهمیم که منظور از آن "علمای یهود" است که به کتات تورات اشتغال داشتند، کسانی که ارمیای نسی می‌گوید اینها تورات را تحریف کردند. چرا که تخصصشان این نبود. چگونه می‌گویید ما حکام هستیم در حالیکه شریعت رب برای ماست. حقیقتاً اینها دروغ‌هایی است که قلم کاتبان کاذب تبدیل نمودند. (ارمیای ۸۱). همچنانکه انتساب [انتحال] یعنی کتات متون جدید که ارتباطی به متن اصلی ندارد در حالیکه ادعا می‌شود که جزء متن اصلی است. و این انتساب ضرورتاً به تعدد دیدگاهها و رویکردها منجر شد. امری که تعدد کتات تورات از آن ناشی گردید.

شهرستانی نیز به تعدد کتب تورات اشاره می‌کند: "تورات مردم همان است که سی تن از احبار آن را جمع آوری کردند. اما این کثیر در تفسیر خود در مورد مجاهد می‌گوید: مردمی از یهود که چیزی از کتاب نمی‌دانستند و با حالت ظن و گمان به غیر از آنچه که در کتاب خدا بود سخن می‌گفتند و مدعی می‌شدند که این مطالب از کتاب خداست (امانی) که می‌خوانند. خواندن (تمنی) در اینجا به معنای سخن دروغ راندن و بیان آن است... آنان گروهی دیگر از یهودند، و همان دعوت کنندگان به ضلالت به وسیله دروغ بستن بر خدا و توویر، و کسانی که اموال مردم را به ناحق می‌خورند، از عکرمه بن عباس روایت شده که گفت: آنان احبار یهود اند. سندی می‌گوید آنان مردمی از یهود بودند که کتابی از خود نوشتند و به اعراب می‌فروختند و می‌گفتند که این کتاب از سنوی خدا است تا به ثمن کمی بفروشند. این تفسیر هر چند در زمان این کثیر پذیرفته بود، اما می‌بینیم که منظور آیه شریفه (۷۹ سوره بقره) این است که تورات را افراد متعددی نوشتند و منظور آیه تنها یهودیانی که کتابی نوشتند و به اعراب می‌فروختند نیست، بلکه منظور کسانی است که تورات جدیدی جعل کردند و آن را به خدا نسبت دادند.

این حزم به این نکته پی برده و در موارد متعددی آن را بیان می‌کند، و بسرای نظر خود ادله‌ای از تورات می‌آورد، از جمله وی بسسه تعدد نامهای "خداوند" و تکرار بعضی داستانها در تورات و وجود تناقض میان آنها، اشاره می‌کند. این حزم اولین کسی است که به طور آشکار به اینکه تورات فعلی بسسه دست کاهنان تدوین شده است اشاره می‌کند و تا زمان ابن حزم (۱۰۶۴م) هیچ یهودی به این مسأله پی نبرده بود. بدون شک آراء ابن حزم میان یهودیان بسه ویژه یهودیان اندلس (به وسیله مناظره‌ای که با ابن تغزله داشت) مشهور بود.

در ادبیات یهود، از اولین مباحثی که به جعلی بودن تورات اشاره کرد (و می‌گوید که در تورات رویدادهای زیادی ذکر شده و در آنها از اماکنی نام برده شده که در زمان موسی وجود نداشت) مباحثی است که توسط ابراهام سن عزرا (۱۰۹۲-۱۱۶۱م) مطرح گردیده است. وی در تفسیر تورات با استفاده از زبانی مجازی و کنایه‌ای، به جعل و وضع بخش بزرگی از تورات پس از موسی (علیه السلام) اشاره می‌کند. وی جرأت بیان آراء خود را به صورت علنی نداشت اما در

عین حال در مقدمه تفسیر "سفر تثنیه" می‌گوید: "در ماورای رود اردن - اگر راز دوازده را می‌دانستی... خدا به او در کوه وحی خواهد کرد همان این سریر و تخت اوست... تختی از آهن، در این هنگام حقیقت را می‌یابی." این عزرا با این عبارت می‌خواهد ثابت کند که موسی مؤلف تورات نیست، بلکه فرد دیگری که پس از موسی مدتی طولانی زیسته، آن را تألیف کرده است و اثبات می‌کند که موسی اسقار مختلفی نوشته است. اسن عزرا پس از آن ادله و براهینی ارائه می‌کند که صحت گفته‌هایش را تأیید می‌کنند. تا زمان بساروخ اسپینوزا کسی جرأت نداشت که این نظریات را توضیح داده و تبیین نماید. اسپینوزا با تبیین آراء وی و افزودن مباحث انتقادی خود، باور و اعتقاد به انسانی بودن تورات را عقیده‌ای رایج نمود.

از جمله اسپینوزا اشاره می‌کند که تورات از موسی بسا ضمیر غائب یاد می‌کند و سپس این لحن به ضمیر مخاطب تغییر می‌کند و در همین راستا به شواهدی از تورات استناد می‌کند.

سپس وی به آنچه که در مورد موسی در تورات آمده، اشاره می‌کند و می‌گوید که هیچ پیامبری مانند او نبوده و نیز هیچ کس قیسری را نمی‌داند و نهایت اینکه نام اماکنی که در تورات آمده و به آنها اشاره شده در زمان موسی (علیه السلام) به این نامها نبوده‌اند.

ابن عزرا، به دلیل رشد و پرورش در فرهنگ و محیط عربی - اسلامی، مناظره میان ابن حزم و ابن نغرله را خوانده و یا با آن آشنا نبود بلکه می‌توان گفت از نوشته‌های ابن حزم در نقد تورات متأثر بود و از همین جا،

آغازهای نقصد یهودی تورات و پذیرش و اعتراف به انسانی بودن (غیر وحیانی) عهد قدیم رقم خورد. چرا که اگر به تلاش یهود در نقد عهد قدیم قبل از ابن عزرا بنگریم، می‌بینیم محور انتقاد آنان متن [ماسورا] و مسائل مرتبط به آن یعنی قواعد اعراب گذاری و... بود لذا این روش "زبانی" میان یهود به منظور استنتاج قواعد زبان عبری از متن عهد قدیم، حاکم بود و تلاش یهود را به تفسیر عهد قدیم و استنباط روشهای تفسیری جدید منحصر کرد این روش‌ها، با هدف تأکید بر قدسی بودن تورات به صورت ویژه‌ای بود. علیرغم تلاش برخی از یهودیان برای اظهار و ابراز تناقض‌های موجود میان برخی از روایات، کسی جرأت نزدیک شدن به تورات و تألیف آن و یا حتی جرأت شک و تردید در انتساب آن به موسی را به خود نداد.

روش نقد تاریخی تا زمان ابن عزرا، میان یهودیان ظهور نمود اما این روش میان دانشمندان مسلمان در نقد روایات تاریخی و نقد حدیث نبوی تحول مهمی پیدا کرد که این تحول دو هدف را دنبال می‌نمود:

اول: اطمینان از صحت حدیث نبوی؛ یعنی صحبت نسبت متن به مؤلفی که این متن به وی نسبت داده می‌شود که این امر میان محدثین "سند" نام دارد.

دوم: اثبات تکامل متن از لحاظ محتوا، که در میان محدثین به "متن" موسوم است. تلاش محدثین در به کارگیری این روش به احادیث پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) و روایات تاریخی، متوقف نگردید. بلکه از این روش در مطالعه متون ملی مختلف به عنوان اسزاری شبیه متن که روشن کننده وضع آنها از نظر متن و نیز از نظر وضعیت منسلسله



این تناقض میان مستشرقین نبود موضعی واحد از جانب آنان و سکوت برخی از آنان نسبت به منبع قرآن کریم و تردید آنان در تورات و انجیل و ارجاع دادن آن به منابع متعدد و متفاوت در واقع دلیلی خاورشناسانه برای صحت منبع متن قرآن کریم است.

راوی تا زمان خود هست بررسی و کنکاش کردند یعنی متن و سند را در کنار هم بررسی می نمودند. این عمل پس از آن بود که این روش را در مورد احادیث پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) به کار بردند.

دانشمندان مسلمان تنها قواعد معین کننده درجه سند را تدوین ننموده بلکه برای رتبه بندی متن نیز قواعدی بایه ریزی کردند. این فصول در زمینه الفاظ، معانی الفاظ، تعارض میان دو متن که قابل جمع نیستند، و یا مخالفت متن با حقایق تاریخی، و عقل بود. هدف از نقد تاریخی حل مشکل صحت تاریخی متون بود. که از دو حیث منظور است. اول: صحت نسبت متن به مؤلف آن، یعنی نقد سند که محدثین ناقد به آن نقد مصدری نیز می گویند.

دوم: اثبات تکامل متن از لحاظ محتوا (نقد متن) در میان دانشمندان مسلمان، که در میان محدثان ناقد به نقد شکل گیری دوباره متن، معروف است.

این حزم اولین کسی است که روش تاریخی را در نقد روایات تورات بنا تکیه بر تناقضات موجود میان روایات اسناد به کار برد و بعد از وی توسط ابن عزرا دنبال شد. که به حق می توان او را اولین یهودی دانست که به دلیل فرهنگ و محیط پرورش خود، به صورت کنایه ای و بدون تصریح از این روش بهره برد. آراء ابن حزم به روش غیر مستقیم از طریق اقبوال ابن عزرا که متأثر از ابن حزم بود، به غرب و به ویژه به اندیشه اسپینوزا و روش تاریخی وی در نقد تورات، راه یافت.

علیرغم نقد تورات توسط قرآن کریم و مشارکت دانشمندان مسلمان در نقد عهدین، تمامی مطالعات در زمینه تاریخ نقد عهد قدیم در میان خاورشناسان بنا اشاره به نظریات ابراهام بن عزرا و انتقال آن به اسپینوزا و چگونگی تحول و تکامل آن آغاز می شود. ما بر این باوریم که این رویکرد مستشرقین به دلیل جهل آنان به میراث اسلامی در زمینه نقد عهدین نمی باشد، بلکه این رویکرد ناشی از تجاهل و تغافل آنان از میراث اسلامی و نادیده گرفتن این میراث و تلاش علمای مسلمان در این زمینه می باشد. چرا که اعتراف به وجود نقد اسلامی، در واقع اعتراف به این نکته است که اسلام مصحح کتاب ها و عقاید آنان می باشد.

بسعید از اسپینوزا، پزشک فرانسوی یهودی، "جاک

آستروک (Jastruc) ظهور کرد و مدعی تعدد منابع راجع تورات شد وی گفت: سفر تکوین، ترکیبی از دو منبع اصلی است و منابع دیگر در درجه بعدی قرار دارند (هدف وی از این کار پاسخ به نظریه ای بود که آن زمان رواج داشت مبنی بر اینکه موسی تدوین کننده تورات نیست، وی اشاره کرده به اینکه موسی ویرایش کننده تورات است) و تورات مطالب خود را از این دو منبع اصلی و دیگر منابع فرعی گرفته و منابع فرعی از ملی است که در هنگام کوچ سبی اسرائیل از مصر به فلسطین با آنها روبرو شده اند.

نظر این پزشک یهودی در محافل خاورشناسان به ویژه خاورشناسان آلمانی با استقبال و حمایت مواجه شد. به طوری که می توان گفت مستشرقین آلمانی از این نظریه حمایت کردند و در آن ترفی و تکامل به وجود آوردند تا اینکه عقیده حاکم بر مستشرقین به ویژه متکلمان این شسده که تورات سکه شکل فعلی اش نمی تواند همان توراتی باشد که در زمان موسی (علیه السلام) بوده است.

شایان ذکر است اکثر خاورشناسان آلمانی که در زمینه نقد تورات کار کردند به طور مستقیم یا غیر مستقیم با مطالعات عربی اسلامی در ارتباط بودند و این ارتباط در آراء آنها در نقد تورات اثر گذاشته است. همچنین قابل توجه است که بیشتر خاورشناسان آلمانی فعال در زمینه نقد تورات از متکلمان پروتستانی بودند. ج. آیشهورن یک متکلم و معاصر یوهان یاکوب رایسکه بود و از وی رساله ای درباره نقدهای عربی منتشر شد. شکی نیست که وی با نظریات رایسکه در مورد اسلام آشنا شد و نیز با دعوت وی برای استفاده از زبان عربی آشنا بود.

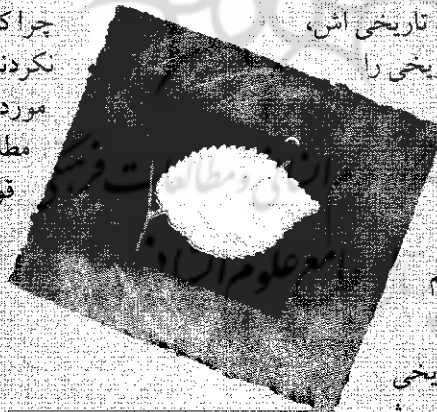
وی همچنین نزاع میان رایسکه و میخائلیس را دیده بسوسود، در همین حساس سال نزد میخائلیس که از پروتستانی های برجسته و صاحب مطالعات مهمی در نقد عهد قدیم (به ویژه نقد تاریخی) و نیز صاحب مطالعات در زمینه فقه اللغة زبانهای عربی و سریانی بود، شاگردی نموده است. از نظر ما این عوامل بدون شک در "آیشهورن" مؤثر بود. علاوه بر این، وی زبان عربی را فرا گرفته بود. وی به دلیل اینکه از متکلمان بود، اطمینان داشت که موسی تورات فعلی را تألیف کرده و لیکن مانند آستروک، بر این باور بود که تورات

از منابع و مراجع متعدد فرعی و اصلی جمع آوری شده است اما بر خلاف استروک، وی تلاش کرد که از آن دفاع کند هر چند وی اختلافات در روش و اسلوب و شکل‌های ادبی هر یک از منابع و مراجع را نشان داد. کتاب وی اولین نوشته‌ها این رویکرد می‌باشد لذا وی به عنوان بنیانگذار مدخل‌شناسی عهد قدیم شناخته می‌شود. دانشی که در حال حاضر در غرب به عنوان علمی از آن یاد می‌شود که چگونگی تألیف مدخل عهد قدیم را توضیح می‌دهد. هینرش اوالد (۱۸۷۵-۱۸۰۳) (H. Ewald) یکی از دانشمندان عهد قدیم، متکلم و آگاه به اوزان شعر عربی، نزد آیشهورن، شاگردی نموده است. از حضور اوالد در این دو زمینه روشن می‌شود که وی در زمینه مطالعات عربی و عبری و مطالعات مرتبط با آنها، نیز آگاه و عالم بوده است. اوالد با مطالعات و پژوهش‌های زبان‌شناسی (فقه اللغه) و نقد تاریخی اش، شناخته می‌شود. وی نقد تاریخی را

آغاز و بسا پژوهش‌های دقیق خود در مورد منابع و مراجع تاریخی توانست تاریخ اسرائیل را به صورت آشکار و کاملاً بی‌وسه، ترسیم کند.

نمی‌توان این روش نقد تاریخی را در مطالعات عهد قدیم از روش دانشمندان مسلمان جدا دانست. حاورشناسان آلمانی تنها به اجرای این روش در متون عهدین بسنده نکردند بلکه تلاش کردند همین روش را در مورد قسرآن نیز (مانند نوشته‌های گوستاو وایل و تنودور نولدکه) به کار گیرند. اوالد در تحول و تکامل نظریه منابع و مراجع عهد قدیم نیز نقش دانشست و از دیدگاه 'دی-فته' متأثر بود. 'دی-فته' معتقد بود: تورات از

دو منبع گردآوری شده: اصلی و مکمل. اعتقاد به وجود دو منبع برای تورات فرضیه 'سند اصلی همان سند نزدیک تر به متن اصلی است و منبع مکمل، همان است که کاتبسان متأخر تورات، جعل کردند' را تقویت کرد. این فرضیه سبب شد، منابع تورات، متعدد و مختلف و حتی متناقض با یکدیگر شوند با این تفاوت که تا آن زمان، منابع تورات به طور نهایی معین نگردیده بودند و رویکردهای مختلف هر منبع و نیز تاریخ آن منابع مشخص نشده بودند. اما رویس (۱۸۰۴-۱۸۹۱م) که 'سردی' - ساسی' در فرانسه شاگردی نموده بود، بدون شک زبان عربی را در کنار زبانهای شرقی فرا گرفته بود، اما وی تنها به اسفار پنج‌گانه اهتمام داشت و در نقد عهد قدیم، روشی ایجاد کرد مبنی بر اینکه موسیقی و ریاستار تورات نیست و تورات مکتوب تا قرن هفتم و هشتم قبل از میلاد وجود ندارد. چرا که انبساطی این دو قرن به آن اشاره نکردند. وی به دلیل مطالعات نقادانه اش در مورد اسفار خیمه شهرت دارد و از راه مطالعات نقادی به این نتیجه رسید که قوانین [طقوس] در عهد قدیم از نظر زمانی متأخر است. همچنین وی در مورد تاریخ اسرائیل نگاهی جدید ارائه داد و مبنی بر اینکه بود که انبیاء از قسانون (از نظر زمانی) سبب شده دارند. و مزامیر (از حسنیب زمان) متأخر از قانون و انبیاء هستند. این دیدگاه در پژوهش‌های هسای گراف و ولهاوزن و [کونین] مینا قرار گرفت. اما 'کارل هینرش گراف' (۱۸۱۵-۱۸۶۹م) نزد 'رویس' و 'فلایشبر' شاگردی کرد، یعنی اینکه وی زبان عربی و مطالعات عهد قدیم، را فرا گرفته بود و از دو استاد خود زیاد اثر پذیرفت و بسا صورت ویژه‌ای از دیدگاه 'رویس' در نقد عهد قدیم



دانش نقادی عهد قدیم،
دانشی اسلامی است که
ریشه‌های آن در قرآن
کریم می‌باشد و
دانشمندان مسلمان
تاریخ ادیان آنرا متحول
کردند.

تاثیر پذیرفت و دیدگاه استادش را تکامل بخشید. وی طرح مسأله تعیین تاریخی منابع تورات و پاسخ به آن موفق بود و از آن زمان، ناقدان شروع به تعیین بازه تاریخی که هر یک از منابع تورات در آن تدوین شدند، نمودند که در این راه بر زبان، روش و محتوای هر منبع و ارتباط آن به آنچه که در محیط خاور نزدیک قدیم، رایج بود، تکیه نمودند. گراف نیز اولین کسی بود که تلاش کرد بخش روانی را از بخش تشریحی و قانون گذاری، تورات جدا کند و زمان تألیف و گردآوری هر بخش را به صورت مجزا تعیین کند.

اما ژولیوس ولهاوزن (۱۸۴۴-۱۹۱۸م) شاگرد هیرش اوالد، در زمینه مطالعات عهد قدسیم و یهود، و نیز مطالعات عربی-اسلامی دانشمند بود و بتوان و قدرت بالایی در این زمینه‌ها، قلم فرسایی نمود وی در مطالعاتش از روش نقد تاریخی بهره برد و به نتایج حیرت انگیز و مهمی دست یافت. عدم بررسی و نپرداختن به مسأله سند و منبع قرآن کریم توسط این دانشمند (مسئله‌ای که تاکنون ذهن بسیاری از خاورشناسان و متکلمان مسیحی را به خود مشغول نموده) و نبود ادله‌ای عقلی برای این فرضیه و تناقض میان آراء و نظریات پژوهشگران در این باره، دلیلی روشن بر الهی بودن متن قرآن است.

در مقابل مشاهده می‌کنیم که ولهاوزن، از اسفار خمسه و تاریخ و دیانت یهود نقسیدی علمی و دقیق ارائه می‌دهد، و تردیدی نیست که نوشته‌های ولهاوزن در نقد عهد قدیم از ابزارها و دست مایه‌های اصلی پژوهش در این حوزه به شمار می‌رود. در زمینه عهد قدیم، ولهاوزن، مطالعات مهمی در حوزه زبان به ویژه مطالعاتش در مورد متن سفر صموئیل (Der Text der Buecher Samraits Uhtersucht) ترجمه و تفسیر اسفار انبیاء صغار، (Die Kleinen Propheten Nöbersetzt and erklart) ارائه داد که به تکامل نقد متنی کمک کرد.

همچنین وی مورخی برجسته بود به گونه‌ای که پژوهش‌های مهمی در مورد تاریخ تحول دیانت سنی اسرائیل ارائه داد، اما وی تاریخ نگاری نبود که تنها به منابع برسد بلکه توانست آنها را کاملاً مستقل نماید و علل توانایی در این منابع، زبان نبود بلکه وی روش نقد ادبی مناسبی را به کار گرفت و در پژوهش مهمش

در مورد اسفار شش گانه (Die Compositiondes Heuchs ۱۸۶۶) از روش نقد ادبی استفاده کرد و تمامی دستاوردهای نقد ادبی را برای ترتیب منابع تورات که طبق روش نقد تاریخی فراگیر بررسی شده بودند، جمع نمود تا بتواند در ارائه چهره‌ای تاریخی از آن استفاده کند.

علی رغم اینکه از تلاش‌های ولهاوزن در نقد تورات کمی بسیش از یک قسرن می‌گذرد، اما تا امروز این تلاش‌ها مبنا و اصل می‌باشد، و تمامی دیدگاهها(خواه دیدگاههای موافق، خواه مخالف) پیرامون نظریه وی منجر شد تا اینکه سرانجام نقادی نقد، ظهور کرد.

تمامی خاورشناسانی که از آنها نام بردیم، متکلم بودند و تا پایان قرن نوزدهم، مطالعات عربی-اسلامی در دانشگاههای آلمان از مطالعات کلامی جدا نشده بود. و با هدف خدمت به مسیحیت تدریس می‌شد و تمامی خاورشناسان نام برده، عربی را یا از طریق مطالعه و بررسی و یا تدریس و یا تحقیق در آثار خطی عربی، می‌شناختند و یا حداقل به نحوی بدان پرداخته بودند. این امر آشنایی با میراث اسلامی-عربی را برایشان آسان ساخته بود و در مطالعات خود به ویژه در قرآن کریم (ترجمه و یا مطالعه متن اصلی) کتب تفسیر، مثل و نحول، کتب تاریخی کتب مناقشات دینی و دیگر مطالعات منتشره در آن دوران، (چه در آلمان و چه در دیگر کشورهای اروپایی) از این میراث اثر گرفته بودند به طوری که مطالعات شرقی و همایش‌های بین المللی در این باره، روه شکر فای نهاد.

تمامی اینها، آگاهی از پژوهش‌های هم‌قطاران را برایشان آسان کرد. نظریه "منابع" که دانشمندان آلمانی بیش از دیگر مدارس خاورشناسی، آنها را رواج و تکامل بخشیدند، خود دلیلی است بر اثر پذیری این نظریه از آنچه که در قرآن کریم و نیز در کتب تفسیری و مثل ونحل (طبق مطالب قرآن کریم) در مورد تعدد منابع تورات آمده است و این امر اساساً به اختلاف در هدف از مطالعات اسلامی در آلمان با دیگر کشورهای اروپایی بر می‌گردد. می‌توان گفت رابطه‌ای محکم میان روش نقد تاریخی در دانشمندان مسلمان و به کارگیری آن در ملل ونحل شناسی، به ویژه یهودیت و مسیحیت شناسی و روش نقد منبع (مصدر) نزد دانشمندان عهد قدسیم و به ویژه پیرامون نظریه

منابع وجود دارد، نظریه‌ای که توسط خاورشناسان آلمانی از ایشهورن و گراف و ویس گرفته تا ولهاوزن و دانشمندان بعد از وی مانند "ایسفلت" و "وون راد" و اسمنده "تیلور و تکامل یافت. این رابطه هنگامی روشن می‌شود که بفهمیم خیر دینی در نظر مورخ ادیان جمع کننده میان تاریخ، دین و ادبیات، است و این مناسبتی است که نظریه منابع تورات بر آن شکل گرفته است.

در ابتدا نظریه "منابع" مبتنی بر اختلاف اسماء الهی بود و در مرحله بعد منابع اصطلاحات زبانی شد که نقش مهم در تعیین نوع منابع ایفا می‌کند. به دنبال آن روند تاریخی کردن هر منبع از منابع تورات پیدا شد. یعنی از راه تعیین منابع تورات می‌توان رویکردهای دینی و فکری تمامی منابع تورات را شناخت. همانگونه که هر منبع برای خود ویژگیهای ادبی و روش شناسی مختص به خود را دارد و به واسطه دیدگاه دینی و روش شناسانه می‌توان سازه زمانی هر منبع از منابع چهارگانه اصلی را مشخص کرد. اگر چه دانشمندان مسلمان در تعیین اسناد متون به صاحبان آن بسا اختلاف در درجه و

مرتبه صحت سند، پیشرفت بزرگی نمودند، دانشمندان نظریه "منابع" تاکنون نتوانسته‌اند در رسیدن به چنین عملی موفق شوند، البته در این مورد، منبع کهناتی که با فقدان عهد قدیم در انتساب آن به کاهنان اتفاق نظر دارند، استثناء است.

این حرم قبل از دانشمندان غرب تعیین امر پی برد، و بر کهناتی بودن تورات و نیز اینکه تورات ساخته و پرداخته کاهنان است تأکید کرد.

همچنین، ظهور رویکرد تفاسی در آلمان در مورد

پژوهش پیرامون علل تدوین عهد قدیم در سازه‌های زمانی افراد و ارتباط آن بسا وضعیت و شرایط اجتماعی، دینی و سیاسی، دلیلی بر تأثیر گذاری مطالعات عربی-اسلامی در مطالعات عهد قدیم است. لذا می‌توانیم اصطلاح "Sitzim - Leben" موقعیت حیاتی ظهور کرد. مبدع این اصطلاح "هرمن زونکه" (۱۸۶۲-۱۹۴۴م) بود که در زمینه مطالعات شکل‌های ادبی عهد قدیم فعالیت داشته است. این واژه به معنای ارتباط بخش‌های عهد قدیم به موضوع‌ها و موقعیت‌های معین و یا مناسبت‌های معینی که منجر به کتابت آن بخش‌ها شده است، می‌باشد.

نظر بسنده این است که این اصطلاح از اصطلاح اسلامی "اسباب نزول" که در مورد آیات قرآن می‌باشد گرفته شده است. اصطلاحی که در کتب تفسیری به هنگام بررسی اسباب نزول بخشی از آیه و یا آیه‌ای کامل و یا چند آیه و یا حتی یک سوره کامل می‌آید.

بسیاری از آیات قرآنی برای بررسی و در مان موقعیت‌های اجتماعی و تشریحی و یا غیر آن نازل شده‌اند. ولیکن نباید به این نکته اشاره کنیم که ما نباید برای هر آیه اسباب نزول بیاسم جمع‌بندی می‌گوید: "قرآن به دو شکل نازل شد. بخشی به صورت ابتدائی و بخشی بعد از وقوع واقعه و یا وجود سوالی" و در میراث اسلامی دانشی با نام "اسباب نزول" وجود دارد و کتاب جلال الدین سیوطی (وفات ۹۱۱ هـ) با نام "لیاب المنقول فی اسباب النزول" از مهمترین و برجسته ترین کتاب‌ها در این زمینه است.

اما فرق میان اصطلاح آلمانی "موقعیت حیاتی" و دانش اسلامی اسباب نزول در این خلاصه می‌شود که دانشمندان نقد عهد قدیم، کسانی هستند که خودشان مناسبت‌ها و موقعیت‌ها را برای بخش‌های عهد قدیم



تصویب می کنند. یعنی این اصطلاح، مبسوطی بسیر دیدگاهها و نظرات آنان در زمان حاضری است. اما دانشمندان مسلمان در شناخت اسباب نزول به روایات پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) و یا صحابه ائمه می نمایند.

خاتمه: بسا توجه به این مطالب نمی توان گفت که اشتقاق و به ویژه مطالعات عربی - اسلامی (به ویژه قرآن پژوهی) هدف مورد نظر خاورشناسان را محقق ساخته است. و علیرغم شبهات مطرح شده از سوی خاورشناسان در مورد اسلام باید گفت: اسلام پژوهی و تحول این مطالعات به تشکیک در منسج و مصدر عهدین منجر شد. این برخلاف آن چیزی است که برای قرآن کریم روی داد. مستشرقان نتوانستند ادله عقلی کافی برای عقلانیت اروپایی ارائه دهند. شاهد مدعای ما این است که آنان در مورد منبع قرآن کریم در تناقض گویی اند. اما در مقابل بر متعدد بودن منابع عهدین و بشری بودن میراث دینی یهود و مسیحیت و یا حداقل مختلط بودن مطالب بشری و الهی در عهدین اتفاق نظر دارند. قرآن کریم اینگونه تجدی می کند. ولو کان من عند غیر الله لوجدوا فيه اختلافا كثيرا (نساء: ۸۲)

و نیز از این نوشتار آشکار شد که تحول در مطالعات عبری و عهد قدیم و بلکه در دیانت یهود همراه بسا تحول در مطالعات عربی اسلامی بود. و این امر در یافتن روش های نقدی جدید در مطالعه زبان عبری و ظهور مطالعات تطبیقی منعکس شد. مطالعات تطبیقی در تشریح بسیاری از بدیده های زبانی عبری و عربی سودمند است. همچنانکه نقد عهد قدیم، خواه نقد درونی و خواه نقد بیرونی - از مطالعات اسلامی اثر پذیرفت. هر چند علمای غربی سی این امر را اعلام نکرده اند. چرا که این امر اساسا از محوری بودن اندیشه اروپایی ناشی می شود. یعنی اینکه اروپا مرکز جهان است. ولیکن این نگاه، دیدگاهی دیگر است که به اندازه کافی رواج نیافته است. و هر گروهی تمدن مستقبلی دارد که در میزان اندیشه بشری نقش داشتند.

از جمله اموری که مساله تاثیر پذیری نقد عهد قدیم در آلمان از مطالعات عربی و اسلامی را اثبات می کند، این است که نسبت زیادی از مستشرقان آلمانی از

روحانیون دین بودند و به شناخت زبان عربی به منظور فهم متون دینی یهود و مسیحیت نیاز داشتند. لذا زبان عربی را فرا گرفته و آموزش دادند. و این امر ضرورتا منجر به تاثیر پذیری آنان از مطالعات اسلامی در مورد عهدین گردید. به ویژه اینکه بسیاری از آنان در تحقیق کتب میراث عربی و اسلامی به اندازه زیادی کمک کردند.

همچنین برای ما روشن می گردد که دانش نقادی عهد قدیم، دانشی اسلامی است که ریشه های آن در قرآن کریم می باشد. و دانشمندان مسلمان تاریخ ادیان آن را متحول کردند. همچنانکه رابطه برگ میان روش نقد تاریخ میان مسلمانان و نظریه مناسب و به ویژه در زمینه این روش روشن می گردد. لذا بر دانشمندان مسلمان است که به این روش اهتمام ورزند. و از یافته های این علم در غرب در زمینه های مختلفی بهره ببرند.

از این زمینه ها می توان موارد زیر را نام برد:

۱- تفسیر آیه های قرآنی مرتبط با تورات و انجیل. به طوری که یافته های خاورشناسان را نیز بسا داده های مثبت و صحیح به تفسیر این آیات می افزاییم. که این مطلب مورد دیدگاه قرآن کریم به تحریف و تعدیل و تبدیل متون دینی یهود و مسیحیت می باشد.

۲- تاریخ ادیان. به گونه ای که بشری بودن عهدین را از راه مطالعات خاورشناسان و به ویژه متکلمین آنها قابل تفسیر می باشد. پس می توان دلیل قرآنی ارائه کرد که این امر در فهم بیشتر و عمیق تر قرآن کریم کمک می کند.

پی نوشت ها:

۱- این مقاله ترجمه ای است از مقاله احمد محمود همدیدی، *الدراسات القرآنیة فی المانیة و واقعها و آثارها*، عالم الفکر، سال ۳۱، شماره ۲، دسامبر ۲۰۰۲، به چاپ رسیده است.

۲- Hspyer. Die biblische Erzählungen im qoran Barslau (۱۹۲۱)

۳- Judaism in islam. Biblical and Talmudic Backgrounds of the Koran and its Commentaries. SURAS

Wittenberg - ۲
Goettingen - ۵

Otto Eissfeldt - ۶
G. Von Rad - ۷

Jun. Smend - ۸